

«صدور انقلاب» و اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل

مجتبی عبدخدایی*

چکیده

اهمیت «صدور انقلاب» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی این سؤال را فرارو نهاده است که نسبت این اصل با اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل چیست و آیا تقابل نظری آن دو، کنشگری در عرصه بین‌الملل را دچار چالش نمی‌سازد؟ تفاسیر متعدد از اصل صدور انقلاب و ابهامات موجود در اصل عدم مداخله راه را بر قضاوتی کلی مبنی بر سازگاری یا ناهمخوانی این دو اصل دشوار ساخته است، با این حال اساس آن دو در تنافی ذاتی بایکدیگر قرار ندارد. این نوشتار با روش تحلیلی - تبیینی اشکال صدور انقلاب را در قالب پنج قرائت الگوئی - توسعه‌ای، سیاسی - استراتژیک، فرهنگی - تبلیغی، نظامی - تسلیحاتی و جهادی، سازماندهی نموده است. سه قرائت نخست را از اساس غیرمتعارض با اصل عدم‌مداخله دانسته و قرائت نظامی - تسلیحاتی را در چارچوب تحول در مفهوم حاکمیت و گسترش حقوق مداخله بشردوستانه توجیه می‌نماید. در نهایت بر این باور است که قرائت متخذ از امام خمینی، رویکرد الگوسازی معنوی - فرهنگی است که واجد مقبولیت عام حقوقی است.

واژگان کلیدی

صدور انقلاب، اصل عدم مداخله، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، حقوق بین‌الملل.

طرح مسئله

تاریخ اکثر انقلاب‌های جهان گویای این واقعیت است که اشاعه ارزش‌ها و شعارهای انقلابی در صدر اهتمام و توجه انقلابیون بوده است. بریتون در *کالبدشکافی چهار انقلاب* با اشاره به این موضوع می‌نویسد: «انقلاب‌ها به‌مانند کتب مقدس که الگوهای مذهبی‌اند و جهان‌شمول، در آمال و آرزوهای خود جهان‌شمولند». (بریتون، ۱۳۶۳: ۴) لیکن این آرمان هنگام مواجهه با واقعیات عرصه عمل، از یک‌سو با انبوهی از مشکلات روبه‌رو می‌گردد که پس از انقلاب به‌طور خواسته یا ناخواسته گریبان‌گیر کشورهای انقلابی می‌شود و بسیاری از انقلابیون را با تردید اولویت حل بحران‌ها و مسائل داخلی یا ترجیح اشاعه ارزش‌ها و هنجارهای جهان‌شمول انقلابی مواجه می‌سازد و درنهایت آنان را به‌سوی ایده الگو شدن به‌جای صدور ارزش‌ها سوق می‌دهد، و از سوی دیگر اهتمام و اعتقاد برخی دیگر از انقلابیون بر گسترش شعارهای انقلاب از هر طریق ممکن، چهره افراطی به خود گرفته و صبغه تحمیل عقاید و یا گسترش طلبی‌های ارضی می‌یابد. در کمتر انقلابی است که نتوان این کشمکش را ملاحظه کرد. حتی در آنچه انقلاب آمریکا نامبرده می‌شود، اکثریتی قابل‌توجه خواستار جنگ برای گسترش خواسته‌های انقلاب بودند، در مقابل افرادی چون کوینسی آدامز و توماس پین چنین استدلال می‌کردند که تحمیل اصول حکومتی خود بر دیگران وظیفه آمریکایی‌ها نیست بلکه آنها باید با الگوی ایالات متحده دیگران را جذب کنند. (نک: مورگنتا، ۱۳۷۴: ۴۱۷) این گفته، نمونه‌ای از آن کشمکش و نزاع همیشگی دولت‌مردان انقلابی است.

با پیروزی انقلاب اسلامی، صدور انقلاب به‌عنوان یکی از اصول اساسی و خدشه‌ناپذیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی تعریف گردید. هویت اسلامی انقلاب و آموزه‌هایی چون استکبارستیزی، ظلم‌ستیزی و لزوم رهایی‌بخشی ملت‌ها از دست طاغوت‌های فکری و خارجی، ترویجی و تبلیغی بودن ماهیت آموزه‌های اسلامی، بی‌تفاوت نبودن نسبت به وضعیت ملل مسلمان، مستضعف و تحت ستم از یک‌سو و درک عمیق مردم و رهبری از پیشقراولی انقلاب اسلامی در ارائه الگوی تحول اجتماعی بر مبنای اصیل الهی و معنوی از سوی دیگر، جملگی باعث اهمیت یافتن صدور انقلاب نه صرف یک سیاست بلکه به‌عنوان اصلی حاکم بر روابط خارجی دولت شکل گرفت. جمهوری اسلامی از ابتدا خود را در قالب دولت وستفالیایی یا ملت - دولت تعریف و بر پایبندی به اصول، هنجارها و قواعد بین‌المللی اذعان نمود. براین‌اساس احترام به استقلال حاکمیت سرزمینی کشورها و به تبع آن پذیرش اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها از اصولی است که رعایت آن لازم و اجتناب‌ناپذیر تلقی گردید. در این راستا این سؤال مطرح می‌گردد که آیا اصل صدور انقلاب با هنجار عام حقوق بین‌الملل که براساس احترام به حاکمیت سایر کشورها و عدم مداخله در امور داخلی آنان شکل گرفته است تعارض ندارد؟ مدعای این نوشتار آن است که تفاسیر و قرائت‌های مختلفی که از هر دو اصل ارائه گردیده، همچنین تحولات مفهومی که این دو اصل در فرآیند زمان دچار آن گشته‌اند، قضاوت قطعی و حکم کلی بر تعارض یا هماهنگی این دو اصل با یکدیگر را دشوار ساخته است. باوجود این، قرائت ارائه‌شده توسط امام راحل از اصل صدور انقلاب به‌عنوان مبدع آن، رویکردی معنوی - فرهنگی است و هیچ‌گونه ناسازگاری با اصل عدم مداخله ندارد. این نوشتار برای نیل به این مقصود به بررسی ابعاد دو اصل مذکور و تبیین موارد هماهنگی یا تعارض آن دو می‌پردازد. براین‌اساس در قسمت اول نوشتار تلاش گردیده تا اصل عدم مداخله از منظر حقوق بین‌الملل مورد کنکاش قرار گرفته و ابهامات و تحولات این اصل تبیین گردد. در قسمت دوم به بررسی اصل صدور انقلاب پرداخته و برداشت‌های مختلفی که از آن قابل ارائه بوده یا ارائه شده است را بیان می‌نماییم. در ادامه با بیان دیدگاه‌های امام راحل به‌عنوان نظریه‌پرداز این اصل و بررسی موادی از قانون اساسی که به اصل مذکور پرداخته است، ابعاد اصل مذکور را بررسی و درنهایت به تبیین موارد سازگاری یا عدم سازگاری آن دو خواهیم پرداخت.

الف) اصل منع مداخله در امور داخلی کشورها در حقوق بین‌الملل

یک. ابهام مفهومی اصل منع مداخله

اصل عدم مداخله به‌عنوان اصلی مسلم در حقوق بین‌الملل موردتوجه علمای حقوق قرار داشته و در اسناد مختلف بین‌المللی از جمله قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، آرای دیوان بین‌المللی دادگستری و معاهدات میان دولت‌ها انعکاس یافته و

مورد استناد واقع شده است. باوجود این موضوع، ابعاد و زوایای این اصل مورد مناقشه و محل اختلاف آراست؛ به‌گونه‌ای که این تفاوت برداشت‌ها می‌تواند در استنتاج از مغایرت یا عدم مغایرت با اصل صدور انقلاب تأثیرگذار باشد. براین اساس در این قسمت با مروری اجمالی بر اصل مذکور سعی می‌نماییم تا برخی ابهامات مطرح در آن را ترسیم نماییم.

۱. **تعریف مداخله:** یکی از مواردی که باعث ابهام در این اصل می‌گردد، برداشت‌های مختلفی است که در معنای مداخله وجود دارد. دایرة‌المعارف حقوق بین‌الملل عمومی در تعریف و تعیین حدود مفهوم مداخله، ضمن پذیرش عدم وجود مرز روشن و تعریف کارساز از این مفهوم، بیان می‌دارد: «مداخله عبارتست از نفوذ همراه با فشار یک کشور در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر، به‌گونه‌ای که اراده حاکم کشور مورد مداخله را نقض نماید. هدف از مداخله وادار کردن کشور به رفتار خاص است». (Encyclopedia of Public International law: 233) شارل روسو بر این باور است که مداخله، نفوذ یک کشور در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر، برای مجبور ساختن آن کشور به انجام یا عدم انجام عمل خاص است. براین اساس کشور مداخله‌گر با اعمال انواع فشار اعم از سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی - به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا پنهان - تلاش می‌کند تا نظر خود را به کشور دیگر تحمیل کند. (صفایی، ۱۳۶۷: ۸) لویی کاواره نیز مداخله را نفوذ یک کشور در امور داخلی کشور دیگر برای تحمیل اراده خود بر آن کشور می‌داند. (همان؛ نک: اکبری، ۱۳۷۸: ۲۲۲) آنتونینو کاسسه در تعریف مداخله می‌نویسد:

مداخله عبارت از دخالت کردن در امور داخلی کشور دیگر است؛ خواه این امر از طریق توسل به زور یا قوای نظامی به‌منظور مجبور ساختن کشور مذکور به انجام عملی صورت گیرد، (مانند: تغییر دادن حکومت، امضاکردن معاهده، یا واگذارکردن سرزمین) و خواه از طریق اقدامات دیگر در سرزمین کشور مورد مداخله از ناحیه کشور مداخله‌گر. (کاسسه، ۱۳۷۰: ۲۵۴)

در ادامه برای فهم مناسب‌تر از مفهوم مداخله لازم است مروری بر عناصر، ابعاد و قلمرو اصل مداخله داشته باشیم.

۲. **عناصر مداخله:** بنا بر تعاریفی که از مداخله ذکر گردید، عناصر این مؤلفه را در موارد زیر می‌توان بیان نمود:

- **نفوذ در امور کشور مستقل دیگر:** نفوذ عنصر مادی و از ارکان مداخله است بدین‌معنا که اگر نفوذ صورت نگیرد اساساً مداخله معنا نمی‌یابد. اکنون این سؤال مطرح است که نفوذ به چه معنا می‌باشد؟ آنچه مسلم است نوع ابزارهای به‌کار گرفته‌شده، مداخلتی برای تحقق نفوذ نداشته و اعم از ابزارهای نظامی، سیاسی، اقتصادی، یا فرهنگی است. لیکن آیا نفوذ با هرگونه ابزاری تحقق‌بخش مداخله است؟ عنصر دوم یعنی «اجبار» جواب‌گوی این سؤال است.

- **اجبار:** بند ۲۰۵ رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه عملیات نظامی و شبه‌نظامی امریکا در نیکاراگوا (ژوئن ۱۹۸۶) در تعیین محتوای دقیق اصل عدم مداخله، اجبار را از عناصر تشکیل‌دهنده مداخله ممنوع و حتی جوهر آن می‌داند. همچنین اعمال زور را اعم از آشکار و به‌صورت مستقیم، یک عمل نظامی و یا به‌صورت غیرمستقیم، به‌معنای حمایت از فعالیت‌های مسلحانه براندازی یا تروریستی در داخل کشور دیگر می‌داند. (صفایی، ۱۳۶۷: ۲۱) براین اساس هرگونه اعمال نفوذی را نمی‌توان از موارد مداخله دانست. بند ۱۷۱ قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی نیز کمکی را که سبب شود اعمالی که در سرزمین کشور دیگر انجام شده، متضمن تهدید یا اعمال زور باشد، در حکم اعمال زور از سوی کشور کمک‌کننده می‌داند. با این حال برخی معتقدند که مداخله همواره یا با اعمال زور مستقیم واقع می‌شود و یا با توسل به وسایل فشار سیاسی یا اقتصادی که نظریه عمومی کنونی آن را به اعمال زور ملحق می‌کند و دیوان بین‌المللی دادگستری نیز از این عنصر به اجبار تعبیر کرده و آن را عنصر اصلی مداخله به‌شمار آورده است.

- **با هدف تحمیل اراده باشد:** براساس این عنصر، اهدافی که براساس کمک‌های بشردوستانه صورت گرفته و کشور

اعمال‌کننده نفوذ یا اجبار، در آن منافی برای خود تعقیب نمی‌کند، شامل اصل عدم مداخله نمی‌گردد.

- **خلاف مقررات حقوق بین‌الملل باشد:** بدین‌معنا که بدون مدرک و حق قانونی، صرفاً برای انجام مقاصد سیاسی صورت گرفته باشد. براین اساس مداخلاتی که توسط مراجع قانونی بین‌المللی صورت می‌پذیرد، مانند تحریمات اقتصادی مصوب نهادهای بین‌المللی (ماده ۴۱ منشور) و یا حتی تهاجم نظامی علیه یک کشور در چارچوب سازمان ملل متحد و براساس سیستم امنیت جمعی، مداخله محسوب نمی‌گردد.

– لزوم مستقل بودن کشور دیگر: دولتی که مورد مداخله قرار می‌گیرد لازم است که دولت مستقل باشد. براین اساس مداخلات دولت فدرال در ایالات عضو یا مداخلات کشور استعمارگر در مستعمرات، شامل اصل منع مداخله نمی‌گردد.

۳. ابعاد مداخله: براساس تعریف و عناصر مداخله می‌توان ابعاد اصل منع مداخله را در موارد زیر تبیین نمود:

– مداخله در جمعیت: براساس این اصل هرگونه تعرض یک کشور به اتباع کشور دیگر ممنوع می‌باشد بدین معنا که دایره شمول قوانین یک کشور شامل جمعیت سرزمین دیگر شود. همچنین اتحاد با جمعیت به معنای تحریک یا تشویق اختلافات قومی، نژادی و مذهبی نیز شامل این اصل می‌گردد. افزون بر آن شاید این اصل موارد وارد شدن لطمه به فرهنگ جمعیت دیگر مانند تهاجم فرهنگی را نیز شامل گردد.

– مداخله در سرزمین: طبق این اصل هرگونه تجاوز به سرزمین، مصداق بارز مداخله است. بند ۴ منشور نیز منع استعمال یا تهدید به استعمال زور برای نقض تمامیت ارضی را بازگو می‌کند. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۳: ۱)

– مداخله در قدرت سیاسی: براساس بند ۴ ماده ۲ منشور، سرکار آوردن دولت دست‌نشانده، کمک به کودتا و کمک به مخالفان ممنوع می‌باشد و می‌توان این موارد را از مصادیق مداخله در قدرت سیاسی کشور دیگر دانست. (پلینو، ۱۳۷۸: ۲۵۰)

۴. انواع مداخله: تنوع صور باعث رفع ممنوعیت این اصل نمی‌گردد. برخی از این صور عبارتند از:

– مداخله فردی یا جمعی: مداخله می‌تواند توسط یک کشور در امور داخلی کشور دیگر صورت پذیرد و یا مداخله مجموعه‌ای از کشورها به صورت دسته‌جمعی در امور داخلی یک کشور رخ دهد. قطعنامه ۲۱۳۱ مجمع عمومی سازمان ملل (دسامبر ۱۹۶۵) به این تمایز اشاره کرده است.

– مداخله مستقیم و غیرمستقیم: مداخله مستقیم مانند تجاوز نظامی بی‌واسطه و مداخله غیرمستقیم همچون کمک به گروه‌های مخالف دولت، جهت براندازی حکومت. افزون بر آن تفاوتی نیست که مداخله به صورت آشکار صورت پذیرد یا پنهان باشد.

– مداخله در امور داخلی یا امور خارجی: مداخله در امور داخلی یعنی مداخله در اموری که مشمول صلاحیت و حاکمیت داخلی کشورها هستند. مداخله در امور خارجی یعنی اخلال و مداخله در برقراری روابط کشور با سایر جوامع سیاسی. برای مثال، طبق نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل ورود ایتالیا در جنگ جهانی دوم، به سود آلمان و به ضرر انگلیس، مداخله در امور خارجی انگلیس تلقی گردید.

اگرچه ذکر تعریف مداخله و تشریح ابعاد و عناصر و انواع آن می‌تواند به گونه‌ای زوایای اصل منع مداخله را تبیین نماید، لیکن این سؤال اساسی مطرح است که اساساً قلمرو صلاحیت دولت‌ها تا چه میزان است؟ امور داخلی کدام است؟

دو. تحول در مفهوم حاکمیت دولت‌ها و تأثیر آن بر اصل عدم مداخله

۱. قلمرو اصل عدم مداخله: براساس آنچه بیان گردید حوزه مداخله ممنوع، در امور داخلی، دربرگیرنده امور تحت صلاحیت ملی کشورهاست. براساس رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، «اصل عدم مداخله مشتمل است بر انتخاب نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تنظیم سیاست خارجی». (Walzer, 1997: 368) به گونه‌ای که هر کشوری به هرگونه که خود می‌خواهد، آزادی انتخاب داشته باشد. اما اینکه حد حاکمیت دولت‌ها تا چه میزانی است و اساساً چه اموری تحت صلاحیت ملی کشورها تلقی می‌گردد و کدامین امور خارج از صلاحیت ملی کشورهاست محل بحث و گفتگوست. به تعبیر پروس حقوقدان آمریکایی:

امور مربوط به صلاحیت ملی آنهایی نیستند که حقوق بین‌الملل تنظیم نکرده است، بلکه اموری هستند که حقوق بین‌الملل از آنها صرف‌نظر کرده تا دولت‌ها تنظیم نمایند. (رکنی، ۱۳۷۲: ۹۸)

یا به تعبیر سبیر:

حاکمیت داخلی شامل آزادی دولت در تشکیل حکومت، تنظیم قوانین لازم و تأسیس سازمان‌های اداری و مؤسسات عمومی جهت اداره امور عام‌المنفعه می‌باشد. (صردری، ۱۳۹۵: ۳۶)

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه تونس امور داخلی را چنین تعریف می‌کند:

اموری است که حقوق بین‌الملل آن را انحصاراً در صلاحیت ملی دولت‌ها می‌داند و حقوق بین‌الملل آن را تنظیم نکرده و تنها قاضی در مورد آن، خود دولت‌ها هستند. (رکنی، ۱۳۷۲: ۷۹)

با این حال در بیان موارد مداخله مشروع به نظر می‌رسد صلاحیت داخلی یا ملی، امری بسیار متغیر بوده و برداشت‌های متفاوتی درباره آن وجود دارد. خصوصاً در مسئله مداخله بشردوستانه، حدود حاکمیت بسیار بحث‌برانگیز شده و این تفاوت‌ها در نتایج مباحث ما تأثیرگذار است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

۲. اعتبار حقوقی اصل عدم مداخله: ابهامات اصل عدم مداخله این سؤال را مطرح می‌سازد که اساساً این اصل از چه اعتبار و جایگاه حقوقی برخوردار است؟ تاریخ روابط بین‌الملل نیز حاکی است که اروپاییان با وجود آنکه در روابط خود با یکدیگر این اصل را رعایت می‌کردند، لیکن در ارتباط با سایر کشورها میل به مداخله و استعمار داشتند. ذکر این نکته لازم است که هرچند سیاست‌های اعمالی اکثر کشورها و به‌خصوص قدرت‌ها، مبتنی بر گسترش قلمرو نفوذ خود است، لیکن اصل عدم مداخله به‌عنوان اصل عرفی حقوق بین‌الملل در سیاست‌های اعلانی دولت‌ها همواره مورد قبول بوده است. در این قسمت ابتدا بر منابع حقوقی و مستندات این اصل مرور می‌کنیم و سپس کنکاشی مختصر در ماهیت حقوقی آن خواهیم داشت.

منابع و مستندات حقوقی اصل منع مداخله

مهم‌ترین منابع این اصل عبارتست از:

- عرف: اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها، اصلی عرفی در حقوق بین‌الملل تلقی می‌گردد که از زمان‌های گذشته از طرف عموم جامعه بین‌الملل مقبول بوده و به‌عنوان «بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی بوده و مبنای تأسیس آن، احترام به حاکمیت سرزمینی دولت‌هاست». (Shaw n.d.p:679) بر این اساس:

این اصل، اصلی قدیمی از اصول وستفالیایی و گرایشی جهانی است که در سه قاعده عرفی نهفته است: اصل عدم دخالت در امور کشورهای دیگر، الزام کشورها به عدم حمایت از سازمانی که علیه مصالح کشور دیگر اقدام کند، کمک نکردن به شورشیان هنگام جنگ داخلی. (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۸۰)

- معاهدات بین‌المللی: مسئله جلوگیری از مداخله کشورها در امور یکدیگر یکی از مسائل مهم سازمان‌های بین‌المللی است و این مسئله در قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری تجلی یافته است. با این حال بند ۷ ماده ۲ منشور تنها موردی است که عبارت «اصل عدم مداخله» در آن ذکر گردیده است. براساس این بند، منشور صراحتاً سازمان ملل را از مداخله در اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی کشورهاست منع کرده است. بند ۲ ماده ۲ منشور نیز بر منع استفاده یا تهدید به استفاده از زور - به‌عنوان عنصر اساسی مداخله - تأکید می‌ورزد. علاوه بر آن، معاهدات دوجانبه میان دولت‌ها مبنی بر عدم مداخله منعقد گردیده است. مانند معاهده عدم مداخله چین و شوروی (۱۹۵۰ م)، معاهده چین و هند (۱۹۵۴ م) و موارد دیگر که می‌توان آنها را نمایانگر مقبولیت این اصل در میان کشورها دانست. افزون بر تمام این موارد، اصول مبنایی سازمان ملل، مانند تساوی حاکمیت، حل مسالمت‌آمیز اختلافات و منع تهدید یا استعمال زور، بر اصل منع مداخله دلالت دارد. مجمع سازمان ملل نیز در سال ۱۹۶۵ در اعلامیه‌ای مستقل، بر غیرقابل‌پذیرش بودن مداخله در امور داخلی دولت‌ها تأکید نمود.

- اصول حقوقی کلی: اصول مختلف حقوقی به نوعی مشعر به پذیرش اصل عدم مداخله می‌باشند. اصولی مانند حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، منع استعمار، اصل احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی، برابری کشورها و منع توسل به زور. (شاو، ۱۳۷۲: ۲۷۶؛ آکهرست، ۱۳۷۳: ۱۴۰) بند ۴ ماده ۲ منشور، مداخله را با اصل احترام به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورها مغایر دانسته و می‌گوید: «کلیه اعضا در روابط خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری و یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند نمود.»

بند ۲ ماده ۱ منشور ملل نیز بر احترام به تساوی حقوقی و خودمختاری ملل و بند ۱ ماده ۲ بر تساوی حاکمیت کشورها تأکید می‌ورزد. کاسسه هدف اصل عدم مداخله و اصل برابری مطلق را تضمین احترام به حق حاکمیت کشورها برمی‌شمرد. (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۸۰) همچنین بند ۴ ماده ۲ منشور بر احترام به تمامیت ارضی تأکید داشته و هرگونه تعرضی را که مربوط به دفاع مشروع نباشد، تجاوز قلمداد می‌نماید. در ماده ۱ میثاق بین‌الملل حقوق مدنی و سیاسی نیز آمده است:

کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به‌موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه

تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

- **دکترین:** قریب به اتفاق علمای حقوق بین‌الملل، اصل عدم مداخله را به‌عنوان اصلی حقوقی پذیرفته‌اند. طرف‌داران مداخله نیز منظورشان معطوف به دفاع مشروع، بشردوستانه، و یا حمایت از اقلیت‌ها بوده است و نه فراتر.

افزون بر موارد فوق می‌توان موارد زیر را به‌عنوان مؤید بر این اصل دانست:

- **قطعه‌نامه‌های سازمان ملل:** به موارد متعددی از قطعه‌نامه‌ها و بیانیه‌های سازمان ملل از جمله قطعه‌نامه شماره ۲۱۳۱ مجمع عمومی، ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵، تحت عنوان «اعلامیه راجع به قابل‌قبول نبودن مداخله در امور ملی کشورها و حمایت از استقلال و حاکمیت آنها»، قطعه‌نامه شماره ۲۶۲۵، مصوب ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰، تحت عنوان «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری میان کشورها بر طبق منشور ملل متحد»، مواد ۳ تا ۵ قطعه‌نامه شماره ۳۱ / ۹۱، مجمع مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۷۶ و نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل ۱۹۴۹، می‌توان اشاره کرد. با این حال این سؤال مطرح است که آیا قطعه‌نامه‌های سازمان ملل دارای اعتبار حقوقی است؟ قطعه‌نامه‌های مذکور اگر به‌عنوان اعلام قواعد عرفی حقوق بین‌الملل باشد قابل استناد است اما صرف قطعه‌نامه مصوب مجمع عمومی بودن برای آن اعتبار حقوقی نمی‌آورد.

- **آرای دیوان بین‌المللی دادگستری و رویه قضایی:** این آرا به‌لحاظ آنکه معرف قواعد حقوق بین‌الملل هستند، حائز اهمیت بوده و مورد توجه علمای حقوق و قضات بین‌المللی قرار داشته و مورد استناد واقع می‌شوند. اصل عدم مداخله در برخی از آرای دیوان مورد استناد قرار گرفته و به‌عنوان اصل حقوق بین‌الملل معرفی گردیده است. از جمله در رأی دیوان در قضیه تنگه کورفو در مورد اختلاف انگلیس و آلبانی (۱۹۴۹ م)، و در رأی مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۸۶ در دعوی نیکارگوا علیه ایالات متحده به تفصیل در مورد این اصل پرداخته شده است. همچنین رویه قضایی دیوان‌های داور، بر اعتبار این اصل در نزد آنان دلالت دارد. در این مورد می‌توان به رأی دیوان داور در قضیه آلاباما صادره ۱۸۷۲ و محکومیت انگلیس به پرداخت خسارت به آمریکا به‌علت مداخله غیرمستقیم در جنگهای انفصال اشاره نمود.

- **ماهیت حقوقی اصل عدم مداخله:** آیا می‌توان اصل عدم مداخله را از قواعد آمره دانست یا خیر؟ وجود قاعده آمره برای حمایت از ارزش‌ها و منافع است که برای کل جامعه بین‌الملل دارای اهمیت بنیادین هستند. (ویلی، ۱۳۸۴: ۶۰) براساس این ایده، برخی قائل شده‌اند که برای احراز آمره بودن یک قاعده، حداقل احراز دو شرط لازم است: اول آنکه قاعده مذکور تأمین‌کننده منفعت عام جامعه بشری باشد و دوم آنکه تخطی از آن توسط جامعه بین‌الملل ممنوع شده باشد. (سواری، ۱۳۷۲: ۳۵) ماده ۵۳ کنوانسیون وین راجع به حقوق معاهدات در بیان قاعده آمره می‌گوید:

قاعده‌ای است که هیچ تخطی از آن جایز نیست و از سوی جامعه بین‌المللی کشورها به رسمیت شناخته شده است و هر توافقی برخلاف آن قاعده باطل است. (رکنی، ۱۳۷۲: ۸۱)

در مقابل، عده‌ای بر این باورند که مشروعیت مداخله بشردوستانه، قاطعیت اصل عدم مداخله در متن‌های حقوقی را مخدوش نموده است. (ذوالعین، ۱۳۷۱: ۲۰۶) امروزه به‌دلیل گسترش روابط جهانی و پیامدهای جهانی شدن ارتباطات، اصل ضرورت مداخله یا مسئولیت حمایت و تکلیف به کمک‌رسانی به دیگران را مطرح کرده و ما را با این سؤال مواجه ساخته است که اساساً مداخله حق است یا تکلیف؟ همچنان‌که در حقوق داخلی در مواردی قانون‌گذار، فرد را مکلف به مداخله می‌نماید، در عرصه بین‌الملل نیز این تکلیف مطرح است. برای نمونه، قطعه‌نامه ۶۸۸ شورای امنیت در آوریل ۱۹۹۱ از «وظیفه» مداخله بشردوستانه نام می‌برد. (فلسفی، ۱۳۷۴: ۹۷) همچنان‌که قدرت‌های فرامنطقه‌ای، بسیاری از مداخلات خود را تحت عنوان مداخله بشردوستانه توجیه می‌کنند.

از آنچه گذشت مشخص می‌شود که اصل منع مداخله با وجود چالش‌ها و ابهام‌هایی که با آن مواجه است، اصلی معتبر و

قابل استناد در نظام حقوقی بین‌الملل تلقی می‌گردد. لیکن این چالش‌ها و ابهام‌ها فرصت را برای تفسیرها و قرائت‌های مختلف و استفاده قدرت‌ها و دولت‌ها باز گذاشته است.

ب) اصل صدور انقلاب

تطورات معنایی اصل صدور انقلاب

از ابتدای طرح «صدور انقلاب»، این ایده با تفاسیر متفاوتی روبه‌رو شد؛ به‌گونه‌ای که طیف گسترده‌ای از قرائت‌ها، از ارسال نیروی نظامی برای کمک به مستضعفین عالم تا تمرکز بر توسعه اقتصادی و الگوی رفاه و تمدن، مطرح شد و هرکدام از این برداشت‌ها مورد نقض و ایرام‌های دیدگاه‌های مختلف قرار گرفت. از سوی دیگر جایگاه ویژه و قدرت نفوذ این اصل، منجر به تداوم این منازعه و کشمکش در معنا و برداشت از آن تا زمان حال شده است. افزون‌برآن، تطورات زمانی و فرآیند تحولات کشورمان باعث گردید تا این مفهوم نیز در طول زمان به اقتضای دیدگاه حاکم در دولت‌ها و یا میزان قدرت و شرایط محیطی کشور و عرصه بین‌الملل دستخوش تحولات مفهومی گردد.

در این قسمت به برخی برداشت‌های رایج از این اصل اشاره می‌کنیم.

۱. **برداشت نظامی - تسلیحاتی:** براساس این نگرش، انقلاب اسلامی می‌بایست بر مبنای رسالت و وظیفه دینی - شرعی خود با تمام امکانات، اعم از بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی، توان اقتصادی و امکانات مالی و حتی تجهیزات نظامی - از طریق صدور تسلیحات و نیروهای نظامی - به تمامی مسلمانان بلکه فراتر، مستضعفان جهان، یاری رساند. تأسیس سازمان انقلابی توده‌ها (ساتجا)، سازمان جنبش‌های آزادی‌بخش جهان اسلام توسط مهدی هاشمی، و طیف گسترده‌ای از مسافرت‌ها و تماس‌هایی که از سوی منافقین (سازمان مجاهدین خلق) و دفتر بنی‌صدر (موسوم به دفتر هماهنگی‌های رئیس‌جمهور) در ابتدای انقلاب صورت می‌گرفت، تمام این فعالیت‌ها با نام صدور انقلاب توجیه می‌گردید. فارغ از انگیزه‌های واقعی و پنهان برخی از فعالیت‌های مذکور که بعضاً برای تقویت و تثبیت موقعیت یک سازمان یا گروهک و یا جایگاه فردی اشخاص در قدرت داخلی قابل تحلیل است، طیف قابل توجهی از اقدامات براساس نوع برداشتی خاص از «جهاد» و آموزه‌های اسلامی شکل گرفته بود که براساس آن صدور انقلاب به‌معنای اقدام مسلحانه علیه قدرت‌های فرامنطقه‌ای یا استبدادهای داخلی تفسیر می‌گردید. از آنجا که نوعاً قائلان به این نوع نگرش، قرائت خاصی از اصل «لزوم انجام تکلیف و عمل به وظیفه بدون توجه به پیامدهای آن» به‌دست می‌دادند که نشان‌دهنده عدم توجه به رعایت تناسب تکلیف با میزان قدرت و توان بود. این نوع تفسیر از اصل صدور انقلاب به سادگی می‌توانست کلیه نظام را در سطح گروه‌های مبارز جهان توزیع نموده و تمامی دشمنان، کلیه گروه‌های مذکور را علیه جمهوری اسلامی متفق و متمرکز سازند. از این‌رو امام راحل و مسئولان نظام به تصریح این نوع برداشت را از ابتدا نفی نمودند.

۲. **برداشت فرهنگی - تبلیغی:** براساس این نگرش، نشر دیدگاه‌ها و معارف اسلامی باعث افزایش خودآگاهی هویتی مسلمانان و مظلومان می‌شود. این دیدگاه بر این باور است که کشورهای توسعه‌نیافته در مواجهه با مدرنیته، دچار سرخوردگی ناشی از عقب‌ماندگی خود گردیدند و در سال‌های متمادی رویکردهای مختلفی اعم از جنبش‌های ناسیونالیستی، نگرش‌های مارکسیستی، دیدگاه‌های روشنفکران غرب‌زده را تجربه نموده و با شکست روبه‌رو شدند و فراتر از آن، با بحران هویتی شدیدی مواجه گردیدند که ناشی از عدم سودمندی ایدئولوژی‌های بشری مدعی نجات مظلومان از یک‌سو و مواجهه با لیبرالیسم و معیارهای غربی آن از سوی دیگر بود. انقلاب اسلامی با رویکرد دینی و با بهره‌گیری از فرهنگ غنی اسلام توانست به دستاورد جدیدی نائل آید. ترویج و صدور این فرهنگ و تجربه مردم ایران در نیل به استقلال و آزادی با بهره‌گیری از ظرفیت و هدایت اسلام می‌تواند بازبایی خودآگاهی هویتی را برای ملت‌های مسلمان بلکه مظلومان جهان به ارمغان آورد. براین‌اساس، صدور انقلاب، به صورت معنوی - فکری و با رعایت چارچوب‌های قوانین بین‌المللی خواهد بود. این دیدگاه صحه‌ای بر حقانیت قوانین و چارچوب‌های بین‌المللی نمی‌گذارد، اما بر این باور است که محدودیت قدرت و جایگاه کشور در ساختار قدرت نظام بین‌الملل، ایران را ناچار می‌سازد که در وضعیت کنونی ساختار نظام بین‌الملل به حمایت محدود از نهضت‌های مظلوم بپردازد و در قالب دیپلماسی عمومی به این اصل اهتمام ورزد.

۳. **برداشت مذهبی - ایدئولوژیک (جهادی):** این نگرش با اعتقاد به این آموزه که تمام جهان به دو دسته کلی دارالکفر و

درالاسلام تقسیم می‌گردد، معتقد است که هدف نهایی آن است که کل نظام بین‌الملل به زیر حاکمیت اسلام درآمده و احکام و قوانین اسلامی مورد اجرا قرار گیرد. سایر مذاهب و ادیان نیز براساس قوانین مشخص فقه اسلامی جایگاه و حقوق خود را خواهند داشت لیکن سهمی از حاکمیت برای آنان نخواهد بود. براساس این نگرش، نظام بین‌الملل کنونی می‌بایست تغییر یابد، لیکن برای نیل به این تغییر لازم است از مکانیسم‌های تدریجی گسترش حاکمیت اسلام بهره گرفته شود. مکانیسم‌هایی که برای تغییر نظام موجود به وضعیت مطلوب، احکام و تکالیف دولت اسلامی را براساس میزان توان و قدرت نظام اسلامی تعیین می‌کند. در نتیجه تعیین نوع و میزان کمک و ارتباط با نهضت‌ها و گروه‌های مبارز دنیا و عمل خلاف قواعد و چارچوب‌های نظام بین‌الملل براساس میزان توان و قدرت کشور تعیین می‌شود. چنانچه این کمک به عسر و حرج و یا تضعیف نظام اسلامی انجامیده و یا برخلاف مصالح نظام باشد، که تشخیص آن بر عهده فقها و کارشناسان متخصص است، این وظیفه می‌بایست محدود یا متوقف شود؛ لیکن به‌عنوان یک هدف طولانی‌مدت تعریف شده باقی مانده و به حسب شرایط و توان می‌تواند تعیین یابد.

۴. **برداشت سیاسی - استراتژیک:** در نظام بین‌الملل مدرن، کشورها ناگزیرند براساس قانون «خودیاری»، امنیت خود را تأمین نمایند. در این وضعیت چنانچه کشوری بتواند کدهای فرهنگی - هویتی خود را در جهان اشاعه داده و افراد، گروه‌ها، اقوام، ملت‌ها و یا دولت‌های بیشتری را برای فهم و حمایت از هویت فرهنگی خود همسو سازد، خواهد توانست تمامی موارد مذکور را به‌عنوان ظرفیت‌های مدافع خود، در هنگام تهدید، بسیج نماید، و بالعکس چنانچه یک فرهنگ، زبان کاملاً بیگانه‌ای با محیط خویش داشته باشد، ضریب فراهم آمدن زمینه‌های سوءبرداشت و بدفهمی را افزایش داده و افزون برآن، فضای سوءاستفاده مخالفان خود را، برای ترویج این ناهمپی‌های محیطی و برداشت‌های نادرست ناشی از «معمای امنیت»، فراهم می‌سازد. براساس این نگرش، برخی به اصل صدور انقلاب با این افق نگریده و از آن به‌عنوان اصلی که «عقبه استراتژیک نظام» را در جهان فراهم ساخته و راهبرد «عمق سیاسی جمهوری اسلامی» در محاسبات سیاسی را تدارک می‌بیند، گامی در جهت یونیورسال کردن کدهای فرهنگی کشور و انقلاب می‌نگرند که ارتقای امنیتی نظام را به‌همراه خواهد داشت. نگرش افراطی در این برداشت، اصل صدور انقلاب را وسیله‌ای صرف برای فراهم‌سازی ابزارهای چانه‌زنی در سطح منازعات بین‌المللی تلقی می‌نماید که خود این اصل فی حد نفسه، فاقد هرگونه ارزش آرمانی و استراتژیک است. براین اساس چنانچه این ابزار کارایی خود را از دست دهد می‌بایست کنار گذاشته شود. لیکن منافاتی در این وجود ندارد که اصل صدور انقلاب را رسالتی دینی برای اشاعه آرمان‌های انقلاب دانسته و در کنار آن، به‌عنوان ابزاری سودمند جهت تأمین امنیت و تقویت برد استراتژیک نظام تلقی شود.

۵. **برداشت الگویی - توسعه‌ای:** کارآمدی نظام در اداره جامعه براساس هنجارهای عام پذیرفته شده بشری، از معیارهای موفقیت و زمینه‌ساز گسترش آن به‌عنوان الگویی برای سایر کشورهاست. این دیدگاه معتقد است چنانچه بتوانیم به رشد و توسعه کشور بر مبنای معیارهای اسلامی دست یابیم، به‌صورت طبیعی، الگوی بسیاری از کشورهای مسلمان قرار گرفته و می‌توانیم آرمان‌های خود را در سطح بین‌الملل تحقق بخشیم. از این رو لازم است از کلیه فعالیت‌هایی که ظرفیت‌ها و منابع نظام را از رشد و توسعه کشور منحرف می‌سازد، اعم از صدور منابع برای کمک به دیگران در خارج از مرزها، و یا اتخاذ جهت‌گیری که دیگران را علیه ما برانگیزانده و باعث صرف هزینه می‌گردد، پرهیز نماییم و کلیه منابع و توان خود را معطوف به رشد و توسعه کشور سازیم.

در این راستا دو نگرش، در دو مرحله از روند کشور، فرصت بیشتری یافت تا ایده‌های خود را پیگیری نماید: نگرش اول بر توسعه اقتصادی تأکید نموده و بنیان‌گذاری مادی تمدن اسلامی و ارائه جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته را بهترین نوع معرفی و اشاعه فرهنگ اسلامی در عصر جدید می‌داند. نگرش دوم بر توسعه سیاسی تأکید ورزیده و بدون نفی توسعه اقتصادی، اهتمام بر آن بدون فراهم ساختن زیرساخت‌های توسعه سیاسی را گامی عبث می‌داند که به نوعی توسعه صوری و ناپایدار می‌انجامد. این نگرش معتقد است چنانچه بتوانیم الگوی مردم‌سالاری دینی را به‌نحو شایسته‌ای بنیان نهیم، علاوه بر آنکه توانسته‌ایم زیرساخت‌های سایر ابعاد توسعه را فراهم سازیم، موفق شده‌ایم تا نوع خاصی از حاکمیت دموکراتیک را

ارائه دهیم که با حفظ ارزش‌ها و هنجارهای دینی به رشد کشور می‌انجامد و باعث الگو قرار گرفتن برای سایر کشورها خواهیم بود، و صدور انقلاب عملاً رخ خواهد داد.

همخوانی یا تعارض

سیاست خارجی جمهوری اسلامی به تصریح قانون اساسی و کلمات امام راحل براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و خودداری از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر استوار است. براین اساس عنصر تحمیل اراده که از عناصر اصلی صدق مداخله می‌باشد، توسط قانون اساسی نفی شده است. در بررسی همخوانی اصل صدور انقلاب و اصل عدم مداخله، در میان قرائت‌های مطرح‌شده از اصل صدور انقلاب، برداشت الگویی از صدور انقلاب از نوع اقتصادی و سیاسی آن، به‌لحاظ آنکه هرگونه فعالیتی در عرصه بین‌الملل را محدود به اثبات مزایای اقتصادی و سیاسی خویش نموده و هیچ‌گونه جنبه نفی یا تحریکی نداشته و اساساً جنبه بیرونی ندارد، مغایرتی با اصل عدم مداخله ندارد. درمورد سایر برداشت‌ها، هرگونه بررسی و تحلیل منوط به پاسخ‌گویی به سؤالات زیر است:

۱. برداشت نظامی از صدور انقلاب، چنانچه به معنای گسترش طلبی و سلطه‌جویی باشد قطعاً با اصل منع مداخله در تعارض است. اما در صورتی که به معنای حمایت از نهضت‌های رهایی‌بخش، مبارزه با استعمار و نژادپرستی باشد، آیا با اصل منع مداخله ناسازگار است یا خیر؟

۲. برداشت فرهنگی - تبلیغی از صدور انقلاب و همچنین برداشت الگویی از نوع فکری - معنوی آن، چنانچه با تحریک و شورش همراه باشد، آیا با اصل عدم مداخله تنافی نخواهد داشت؟

۳. هرچند برداشت نظامی از صدور انقلاب توسط امام راحل و مسئولان نفی شده است، لیکن تعبیری همچون گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان یا آنچه ما برداشت مذهبی - ایدئولوژیک نامیدیم با اصل عدم مداخله تنافی دارد یا خیر؟ در این راستا چالش‌های اصلی که به عنوان تعارض اصل عدم مداخله و اصل صدور انقلاب مطرح شده است را بررسی می‌نماییم:

الف) اصل منع مداخله و حمایت از جنبش‌های مردمی

یکی از محوری‌ترین قرائت‌هایی که خصوصاً در ابتدای انقلاب از اصل صدور انقلاب مطرح گردید و حتی اکثر برداشت‌های نظامی از این اصل بر مبنای این قرائت شکل گرفت، کمک به جنبش‌های مردمی مبارزی بود که برای خروج از سلطه استعمار خارجی و یا استبداد داخلی و یا علیه نژادپرستی تلاش کرده بودند و یا فراتر، کمک و حمایت از مردم و تابعانی که تحت سلطه رژیم‌های مستبد، زندگی و مبارزه می‌نمایند. در بحث کنونی این سؤال مطرح است که آیا حقوق بین‌الملل این فضا را باز می‌گذارد که کشورها یا نهادهای دیگر برای حمایت از آنان مداخله نمایند؟ و در صورت جواز، حدود و ثغور آن تا چه حدی است؟ آیا صرفاً حمایت معنوی را جایز می‌داند یا توسل به زور و اقدام نظامی را هم تجویز می‌نماید؟ برای پاسخ به این سؤالات لازم است سه سطح را از یکدیگر متمایز نموده و متناسب با هر کدام جداگانه سخن را پی گیریم. این سه سطح عبارتند از: حمایت از جنبش‌های مردمی علیه استعمار، نژادپرستی و مداخله یا اشغال خارجی، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش مردمی ضد استبداد داخلی و حمایت از حقوق افراد انسانی تحت حکومت‌های استبدادی.

یک. حمایت از جنبش‌های مردمی علیه استعمار، نژادپرستی و مداخله خارجی: یکی از مشخصه‌های بارز پس از جنگ جهانی دوم، ظهور گروه‌هایی بود که با نام ملت خاص به مبارزه علیه قدرت‌های استعماری پرداختند. مشروعیت بین‌المللی این گروه‌ها بیشتر بر مبنای اصل حق ملت‌ها بر تعیین سرنوشت خود استوار بود. با بسط نفوذ این گروه‌ها، اهداف آنان نیز توسعه یافته و مبارزه برای رهایی از حاکمیت استعماری، رهایی از تحت حاکمیت رژیم‌های نژادپرست و رهایی از اشغال خارجی را دربرگرفت. در پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو که در کنفرانس ۱۹۷۷ ژنو تصویب گردید، براساس بند ۴ ماده ۱، کلیه کشورها - به‌جز اسرائیل - پذیرفتند که آن دسته از «مناقشات نظامی را که در آنها ملت‌ها در اعمال حق خود، برای تعیین سرنوشت خود، علیه حاکمیت استعماری، اشغال نظامی خارجی و یا علیه رژیم نژادپرست پیکار می‌کنند، مناقشات نظامی بین‌المللی محسوب می‌شود». (نک: کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۲۳ و ۳۱۸؛ مهرپور، ۱۳۸۳: ۲۶۰) براین اساس گروه‌های مذکور به‌عنوان بازیگران جدید بین‌الملل مشروعیت یافته و توانستند مورد حمایت بین‌المللی در سطوح مختلف قرار گیرند.

دو. حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش مردمی و حقوق افراد انسانی، علیه استبداد داخلی: از ابتدای شکل‌گیری جامعه بین‌الملل، شورش و مبارزات داخلی امری متداول بوده و دولت‌ها به‌صورت سنتی تلاش می‌کردند تا این‌گونه شورش‌ها را مسئله‌ای داخلی دانسته و مبارزان را تابعان داخلی خود مطرح کنند که مستحق مجازات براساس قوانین داخلی هستند، و از اینکه شورش‌ها عنوان جنگ مسلحانه بین‌المللی پیدا کرده و محل مداخله سایر دولت‌ها گردد، پرهیز نمایند. لیکن ابتدایی بودن مقررات بین‌الملل و وجود ابهام در آن نسبت به شورش‌ها از یک‌سو و از سوی دیگر از آنجاکه گروه‌های شورشی همواره دارای وابستگی‌های سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیکی بودند و موضع‌گیری و اقدام سایر کشورها بیش از آنکه انگیزه بشردوستانه داشته باشد، بر مبنای ملاحظات سیاسی، منافع ملی و مناسبات ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خود استوار بوده و تابعی از میزان استفاده‌ای است که از یک شورش به نفع توان و قدرت خود می‌برند، این زمینه را فراهم می‌ساخت که اساس موجودیت و شخصیت بین‌المللی گروه‌های شورشی بنا به مورد و براساس طرز برخورد سایر تابعان بین‌الملل و به‌خصوص موضع قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای نسبت به آن اتخاذ گردد. (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۱۲) اما به‌لحاظ حقوقی در ابتدا تنها مسئله حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش مطرح گردید و باوجود آنکه مشروعیت گروه‌هایی که برای رهایی کشور خویش از دست بیگانگان اقدام می‌نمودند، براساس اصل حق حاکمیت ملت‌ها بر سرنوشت خود موردقبول واقع شد، اما این مشروعیت شامل نهضت‌های آزادی‌بخش و گروه‌هایی که علیه استبداد حاکمان کشور خود تلاش می‌نمودند، نگردید. براین‌اساس گروه‌های مبارز بین‌المللی به دو دسته گروه‌های مبارز مشروع و گروه‌های یاغی تقسیم گردیدند. لیکن در ادامه به‌تدریج این چالش مطرح گردید که آیا اصل حق حاکمیت ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، ظرفیت تسری به گروه‌های مبارز مذکور را ندارد؟ سؤال ذکرشده بر پایه این ایده شکل گرفته است که اصل مذکور، حق تعیین سرنوشت را به ملت‌ها داده است و اگر دولتی نماینده واقعی ملت نباشد، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها نمی‌تواند در برابر اصل حق حاکمیت ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود مقاومت نماید. براین‌اساس سایر ملت‌ها و کشورها نه تنها می‌توانند، بلکه در قبال یاری مبارزان برای بازگرداندن حاکمیت یک ملت بر تعیین سرنوشت خود مسئولیت دارند. برخی با تشکیک اعتبار حقوقی در این اصل بیان داشتند که «محل اختلاف است که آیا این اصل صرفاً یک اصل نظری است یا مفهوم سیاسی یا یک حق قانونی» (Bledsoe, 1987: 54)، در مقابل برخی دیگر این ایده و مناقشه را امری منسوخ دانسته (Brownlie, 1995: 40) و آن را اصلی اساسی در حقوق بین‌الملل می‌دانند و بر این باورند که اساس این اصل که به‌معنای «حق ملت‌ها در انتخاب ساختار حکومتی و نهادهای حقوقی و سیاسی خود در جامعه بین‌المللی» (Bledsoe 1987) می‌باشد، بر پایه ایده‌ای است که در بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن تصریح شده است که «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است.» افزون‌برآن، در بند ۱ ماده ۱ در دو میثاق بین‌المللی حقوق بشر، مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶، مجمع عمومی ملل متحد بیان شده است که:

همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. به‌حسب این حق، آنها می‌توانند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین کنند و آزادانه توسعه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را تعقیب کنند. (Brownlie, 1995: 47)

باوجود تمامی این سخنان، و باوجود تلاش‌هایی که در قطعنامه‌هایی که توسط مجمع عمومی سازمان ملل به‌منظور ارائه کمک‌های مادی و معنوی به این نهضت‌ها صورت گرفته و به‌گونه‌ای در جهت مشروعیت بخشیدن به مبارزات آنان برآمده است، لیکن اینکه تمسک به اصل حق تعیین سرنوشت بتواند موجبات تجویز مداخله انفرادی کشورها در امور داخلی کشورهای دیگر را، به‌منظور حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش، فراهم سازد، محل مناقشه در حقوق بین‌الملل می‌باشد. درواقع این سؤال مطرح است که آیا حمایت از جنبش‌های ضداستبدادی داخلی در قالب مداخله بشردوستانه^۱ قابل توجیه است یا خیر؟ و آیا حمایت از حقوق بشردوستانه می‌تواند دلیل قاطع و مجوزی برای نقض حاکمیت کشورها باشد؟ به‌بیان‌دیگر، با اقبال گسترده‌ای که در چند دهه گذشته به اصل حقوق بشر در عرصه جهانی شده است، آیا هنوز نیز مانند دوران قبل از جنگ جهانی اول، نحوه رفتار دولت‌ها با اتباعشان، موضوعی در صلاحیت داخلی دولت‌ها تلقی می‌گردد،

1. Humanitarian Intervention.

به‌گونه‌ای که دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی از مداخله در آن منع شده باشند، یا آنکه در اثر توسعه حقوق بشر، این صلاحیت محدود شده است؟ (میرزایی یگنجه، ۱۳۷۳: ۶۵) گفتنی است که این سؤال از دو زاویه قابل طرح می‌باشد. هم به‌لحاظ حمایت از حقوق افراد تحت ستم مانند حق حیات، حق آزادی و امنیت و هم به‌لحاظ حمایت از حق عمومی حاکمیت ملت‌ها بر تعیین سرنوشت خود. همچنین این بحث مطرح گردید که اصولی همچون احترام به حاکمیت، منع تهدید یا توسل به زور و عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند فارغ از اهداف سازمان ملل، به‌ویژه بند ۳ ماده ۱ و مواد ۵۵ و ۵۶ در مورد رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تفسیر و اجرا شود و رابطه وثیقی میان صلح پایدار در جامعه بین‌الملل و احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی ملت‌ها وجود دارد. در این راستا عملکرد شورای امنیت در وضع قطعنامه‌های شدید در مورد سومالی، تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری در یوگسلاوی و رواندا برای اولین بار، اعزام نیروهای حافظ صلح با قدرت نظامی و وظیفه اجرای صلح در هائیتی و تیمور شرقی و اهداف آن قابل مطالعه است.

سؤال دیگری که هم نسبت به جنبش‌های رهایی‌بخش و هم مبارزات ضداستعماری و نژادپرستی مطرح است این است که آیا مجوز شورای امنیت شرط واقعی این مسئولیت است؟ به عبارت دیگر، سؤال مذکور ناظر به این اشکال است که حتی اگر بنا بر توجیهات فوق، تفسیر نظامی از صدور انقلاب را وجاهت قانونی ببخشیم و بپذیریم که حمایت از مظلومان و مستضعفان و کمک در رهایی آنان از سلطه داخلی و خارجی می‌تواند حتی از طریق کمک‌های نظامی و تسلیحاتی تحت عنوان حمایت از حقوق بشردوستانه مشروعیت حقوقی بین‌المللی بیابد، اما در مرحله اجرا دلیل نمی‌گردد که راه برای اعمال آن توسط هر دولت انقلابی باز باشد؛ بلکه مشروعیت آن منوط به تصویب نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است. پیش‌ازاین نیز بیان کردیم که دغدغه و نگرانی از سوءاستفاده از اصل حمایت از دموکراسی برای خواسته‌های سلطه‌طلبانه و فزون‌خواهی دولت‌ها، برخی حقوق‌دانان را بر این داشته است که مداخله بشردوستانه را نپذیرند. برخی دیگر برای آنکه راه جمعی میان اصل حمایت از حقوق بشر و مانع فوق به‌دست دهند، مجوز نهادهای مربوطه سازمان ملل را برای هر اقدامی لازم دانسته‌اند تا بدین‌وسیله گسترش هرگونه توسل به زور در خارج از چارچوب دفاع مشروع را مانع شوند و امکان سوءاستفاده از مداخلاتی که با نام مداخله بشردوستانه یک‌جانبه از سوی دولت‌هایی که اهداف سیاسی دیگری غیر از انگیزه‌های بشردوستانه را تعقیب می‌نمایند، سد کنند و تنها مداخلات بشردوستانه‌ای که از سوی سازمان ملل متحد و یا با مجوز آن صورت می‌پذیرد را مشروعیت حقوقی بخشند. به‌لحاظ حقوقی شورای امنیت از طریق مواد ۵۲ و ۵۴ منشور، زمینه را برای امکان کسب اطلاعات موردنیاز خود، جهت اعمال کنترل و اقتدار کامل بر اقدامات اجرایی ترتیبات منطقه‌ای فراهم ساخته است. لیکن در بحران کوزوو و انجام عملیات ۷۷ روزه ناتو که بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، بحث هرگونه نظارت را از سوی شورای امنیت منتفی ساخت. همچنین حمله به عراق بدون مجوز شورای امنیت راه را برای انجام اقدامات عملی نظامی خارج از چارچوب شورای امنیت باز نمود. در مقام نظر هم بسیاری بر این باورند که شورای امنیت نتوانسته است در این راستا نمره قابل‌قبولی کسب نماید. علاوه بر گزینشی رفتار کردن در مداخلات (Shaw n.d.p:802)، در مواردی اعمال تحریم‌های اقتصادی و فشار بیش‌ازحد بر غیرنظامیان، عدم رعایت اصل منع تبعیض در تحریم‌های تسلیحاتی در یوگسلاوی و هائیتی، اقدامات دیرینه‌نگام در رواندا که نوعی بی‌تفاوتی در برابر کشتار جمعی تلقی می‌شود، عدم انجام اقدام مثمر‌تر و کافی در بوسنی و هرزگوین و کوزوو به‌دلیل فقدان اراده سیاسی و واکنش غیرمؤثر شورای امنیت در بحران دارفور، همه ناشی از ناتوانی و غرض‌ورزی جامعه بین‌المللی در جلوگیری از نقض فاحش حقوق بشر است. بر این اساس اصل صدور انقلاب با قرائت نظامی آن و در راستای حمایت از جنبش‌های مسلحانه آزادی‌بخش و مبارزه با استعمار و نژادپرستی چنانچه با مجوز شورای امنیت صورت پذیرد، منافاتی با حقوق بین‌الملل نداشته و چنانچه خارج از این چارچوب اقدام شود به‌صورت نظری دارای توجیه و به‌صورت عملی نیز دارای مواردی بوده است.

ب) اصل منع مداخله و تبلیغات تحریک‌کننده

برداشت تبلیغی و فرهنگی از صدور انقلاب به‌معنای خودآگاهی و انتقال تجارب مبارزه، ممکن است با این چالش مواجه گردد که نوعی تحریک به آشوب و طغیان بوده و ناقض اصل عدم مداخله می‌باشد. در صورتی که هدف از تبلیغات، ایجاد شورش یا

منارعه داخلی در یک کشور با انگیزه براندازی حکومت آن کشور باشد، تبلیغات براندازنده^۱ نام گرفته و از نوع مداخله براندازی^۲ قلمداد می‌شود. ماده ۵ قطعنامه ۱ سپتامبر ۱۹۲۷ مؤسسه حقوق بین‌الملل، تحت عنوان ارتباطات رادیویی بیان می‌دارد:

چنانچه یک کشور تدابیری اتخاذ نکند که از پخش برنامه‌های رادیویی در سرزمین خود که به نظم عمومی کشور دیگر لطمه می‌زند، علی‌رغم تذکر آن کشور، جلوگیری نکند، از نظر بین‌المللی مسئول خواهد بود.

با وجود این در مقام عمل مرز تمایز میان آزادی بیان و تبادل اطلاعات و تبلیغات مداخله‌گرانه در بسیاری موارد مشخص نیست. بند ۳ ماده ۱۹ و ۲۰ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بیان می‌دارد که:

جریان آزاد اطلاعات و تبلیغات چنانچه مخالف امنیت ملی یا نظم عمومی کشوری بوده و یا ترغیب به تنفر ملی یا نژادی یا مذهبی نماید مشمول اصل عدم مداخله است.

از سوی دیگر بند ۲ ماده ۱۹ میثاق تأکید دارد به اینکه:

هرکس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر نوع بدون توجه به سرحدات می‌باشد.

همچنین طبق ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق آزادی عقیده و بیان، کسب اطلاعات و افکار و اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظاتی مرزی است. با عنایت به اینکه انقلاب اسلامی به‌عنوان حرکتی فکری - اجتماعی دارای مبانی، آرمان‌ها، اصول و اهدافی است که مانند هر حرکت اجتماعی - فکری دیگر مایل است خود را عرضه و تبیین نماید، براساس اصل لزوم روند آزاد ارتباطات و اطلاعات، از حق کامل آزادی بیان برخوردار است.

ج) برداشت مذهبی - ایدئولوژیک و اصل منع مداخله

این قرائت متناقض‌ترین نوع برداشت از اصل صدور انقلاب با اصل منع مداخله است؛ زیرا اساساً وجود مرزهای ملی را معتبر ندانسته و درصدد حذف آن می‌باشد. لیکن نکته قابل‌توجه آن است که تفکری که در برداشت مذهبی - ایدئولوژیک مطرح گردیده، ناظر به نظم بین‌المللی مطلوبی است که تلاش می‌کند براساس آموزه‌های اسلامی تبیین گردد و مغایر با نظم کنونی بین‌المللی است. صرف‌نظر از میزان همخوانی این قرائت با آموزه‌های اسلامی، اصل صدور انقلاب درصدد است تا در چارچوب نظم و نظام کنونی بین‌المللی ایفای نقش نماید؛ در صورتی که برداشت مذهبی - ایدئولوژیک تلاش می‌نماید تا نظم و نظام نوین مطلوب، غیر از نظام کنونی را به تصویر کشد و اساس این دو در یک فضای گفتمانی قرار ندارند تا بتوان براساس یکی دیگری را قرائت نمود. شاهد بر این مدعا آن است که امام راحل در سخنانی که ناظر به اصل صدور انقلاب است با ایده نفی مرزهای ملی مخالفت کرده و بیان می‌کند:

اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه‌جا صادر بشود، این معنی غلط را از آن برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم. همه کشورها باید در محل خودشان باشند. (امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳ / ۲۸۱)

نتیجه

از آنچه در بررسی رابطه اصل صدور انقلاب به‌عنوان یکی از اصول اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی با اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل بیان گردید به‌طور خلاصه می‌توان گفت سه قرائت و برداشت الگویی - توسعه‌ای، سیاسی - استراتژیک و همچنین فرهنگی - تبلیغی از صدور انقلاب، مخالفت و تعارضی با اصل منع مداخله ندارند. برداشت نظامی - تسلیحاتی با تحولاتی که در مفهوم حاکمیت و مداخله رخ داده است و با گسترش حقوق مداخله بشردوستانه می‌تواند

1. Subversive Propaganda.
2. Subversive intervention.

توجیه‌گر کمک‌هایی که برای گروه‌های آزادی‌بخش و جنبش‌های ضداستعماری و استبدادی می‌گردد، باشد؛ لیکن این مسیر برای آنکه بتواند اقدامات نظامی هر کشور به‌صورت انفرادی و خارج از چارچوب و بدون مجوز شورای امنیت را به‌لحاظ حقوقی مشروعیت بخشد، هنوز راهی طولانی در پیش دارد و پذیرش آنکه قرائت نظامی، تسلیحاتی انفرادی دولت اسلامی برای حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش را تحت عنوان صدور انقلاب بر طبق موازین حقوق بین‌الملل پوشش دهد، سخت و دشوار است و درنهایت قرائت مذهبی - ایدئولوژیک از صدور انقلاب با اصل منع مداخله در تناقض است؛ لیکن این قرائت از صدور انقلاب، قرائتی تأمل‌برانگیز است، زیرا که صدور انقلاب در چارچوب نظام کنونی بین‌الملل به‌دنبال ایفای نقش دولت اسلامی می‌گردد، درحالی‌که برداشت مذهبی - ایدئولوژیک درصدد است تا نظم و نظامی مطلوب براساس آموزه‌های اسلامی را به‌عنوان رقیب نظم و نظام کنونی بین‌المللی معرفی نماید. در یک کلام هم اصل صدور انقلاب را می‌توان از منظرهای متفاوت تبیین نمود و هم اصل عدم مداخله دارای ابهاماتی است که آن را قابلیت تفاسیر متعدد بخشیده است. از این رو نمی‌توان به‌نحو کلی به سازگاری یا ناهمخوانی این دو اصل با یکدیگر حکم داد؛ لیکن قرائتی که از دیدگاه امام راحل به‌عنوان ارائه‌کننده این اصل برداشت می‌شود، رویکردی معنوی - فرهنگی داشته و با اصل عدم مداخله ناسازگاری ندارد. نوع دیدگاه الگویی امام در صدور انقلاب، معطوف به فضای معنوی است که با پیروزی انقلاب اسلامی در میان مردم و خصوصاً جوانان حاکم شده است. از نگاه ایشان انقلاب دارای دستاوردهای بسیار عظیمی از جمله استقلال کشور از سلطه قدرت‌های فرامنطقه‌ای و رفع استبداد و ظلم داخلی بوده است. اما آنچه انقلاب را ویژه و متمایز ساخته، نوع روحیه معنوی و اخلاقی است که در میان مردم حاکم شده است. به‌گونه‌ای که ارزش‌های والای دینی از جمله سبقت در شهادت، ایثار، ساده‌زیستی و اهدای جان و مال و آبرو و مکارم والای اخلاقی را به‌راحتی و به‌وفور می‌توان در میان اقشار مختلف مردم مشاهده نمود و این نمایانگر نوعی تحول معنوی مردم است که همراه با تحول اجتماعی انقلاب قرین شده و انقلاب اسلامی ایران را رنگ و جلوه‌ای از تحول روحی - معنوی زمان صدر اسلام و جامعه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخشیده است. امام به این تحول می‌بالد و آن را الگویی برای سایر ملت‌ها دانسته و نقطه کانونی صدور انقلاب را اشاعه همین تحول و ابلاغ ایجاد فضای معنویت و فرهنگ مذهبی می‌داند که در ایران با انقلاب اسلامی پدید آمده است. (امام خمینی، صحیفه نور، ۱۳ / ۹۱ و ۲۱ / ۸۵)

منابع و مآخذ

۱. آدرس‌های صحیفه نور متخذ از برنامه رایانه‌ای صحیفه امام می‌باشد.
۲. اکبری، سید محمد، ۱۳۷۸، «اصل عدم مداخله»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره اول، پاییز و زمستان.
۳. آکهرست، مایکل، ۱۳۷۳، حقوق بین‌الملل نوین، ترجمه مهرداد سیدی، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
۴. برینتون، کلارنس کرین، ۱۳۶۳، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو.
۵. پلینو، جک سی، ۱۳۷۸، فرهنگ روابط بین‌الملل، تهران، فرهنگ معاصر.
۶. ذوالعین، نادر، ۱۳۷۱، «تأثیر وقایع عراق در توسعه حقوق بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، بهار - تابستان.
۷. رکنی، علیرضا، ۱۳۷۲، مداخله در امور داخلی دولت‌ها و حقوق بین‌الملل عمومی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۸. سواری، حسن، ۱۳۷۳، مداخله بشردوستانه در امور داخلی دولت‌ها با تأکید بر میانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
۹. شاول، ملکم، ۱۳۷۲، حقوق بین‌الملل، ترجمه محمدحسین وقار، تهران، اطلاعات.
۱۰. صفایی، سید حسین، ۱۳۶۷، «مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، مجله حقوقی ۹، پاییز و زمستان.

۲۰ □ فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، س ۱۶، تابستان ۱۳۹۸، ش ۵۷

۱۱. صفدری، محمد، ۱۳۹۵، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
 ۱۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، ۱۳۷۳، *حقوق جنگ*، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
 ۱۳. فلسفی، هدایت‌الله، ۱۳۷۴، «تدوین و اعتلای حقوق بشر در جامعه بین‌الملل»، *مجله تحقیقات حقوقی شهید بهشتی*، پاییز.
 ۱۴. کاسسه، آنتونینو، ۱۳۷۰، *حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی ج.ا. ایران.
 ۱۵. مهرپور، حسین، ۱۳۸۳، *نظام بین‌المللی حقوق بشر*، تهران، اطلاعات.
 ۱۶. مورگنتا، هانس جی، ۱۳۷۴، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
 ۱۷. میرزایی یگنجه، سعید، ۱۳۷۳، *تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
 ۱۸. ویلی، الکساندر ارکلش، ۱۳۸۴، «تأثیر قواعد آمره حقوق بین‌الملل بر تفسیر و اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت»، *سید قاسم زمانی، مجله پژوهش‌های حقوقی*، دوره ۴، شماره ۷، بهار و تابستان.
19. Bledsoe, Robert. L., 1987, *The International Law Dictionary*, London, Oxford.
 20. Brownlie, Ian, 1995, *The Rule of Law in International Affairs*, London, Martina NiJhoff Publishers.
 21. *Encyclopedia of public international law*, Vol. 3 (a-m), No. 25. p 37.
 22. Shaw, Malcolm. N., *International Law*, Edited by S. United Kingdom: Cambridge University.
 23. Walzer, Michael, 1997, "Just War and Human Rights"; in: Michenlin R. Ishay, *The Human Rights Reader*, New York: Routledg.